

هو العليم

حقیقت توحید و راه رسیدن به آن

عید فطر ۱۴۳۱ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

[أعوذ بالله من الشيطان الرجيم]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنَّعْمِ وَالنُّعْمَ بِالشُّكْرِ.

نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى

هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ

عَنْهُ. وَنَسْتَغْفِرُهُ عَمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ

غَيْرُ قَاصِرٍ وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ عَايِنَ

الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ إِيمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ

وَيَقِينُهُ الشُّكَّ. وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ

لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَتُرْفَعَانِ الْعَمَلَ لَا يَخْفُ مِيزَانٌ

تَوْضَعَانِ فِيهِ وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ

الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ [المعاذ]؛ [زَادٌ مُبْلِغٌ وَ مَعَادٌ مُنْجِحٌ].

دَعَا إِلَيْهَا خَيْرٌ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرٌ وَاِعٍ؛ فَأَسْمَعَ دَاعِيَهَا وَ

فَازَ وَاِعِيَهَا.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او همه آنها را احصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن، شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و اله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم؛ تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است. تقوا زادی است که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کننده آن رستگار گردید.»

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ  
وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \*  
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا).<sup>۱</sup>

## چرا روز فطر را عید می گیریم؟

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ  
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ  
وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ  
الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ).<sup>۲</sup>

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ

و آله في هذه السَّاعَةِ و في كُلِّ سَاعَةٍ و لِيَا و حَافِظًا و قَائِدًا

و ناصِرًا و دَلِيلًا و عِينًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا و تُمَتِّعَهُ

فيها طَوِيلًا.<sup>۳</sup>

جهت تعجيل در ظهور حضرت ولی عصر

ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و رفع هموم و غموم از

---

<sup>۱</sup> سوره نصر (۱۱۰). نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۰:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید \* و دیدی که مردم دسته دسته در  
دین خدا وارد می شوند \* در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای  
آور و از او طلب غفران بنما که حقًا او آمرزنده و تواب است.»

<sup>۲</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۷۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۶:

«ای مردم! مثلی زده شده است، گوش خود را برای استماع آن فرا دارید.  
تحقیقاً آن کسانی را که شما از غیر خداوند پرستش می کنید (و برای قضاء  
حوائجتان می خوانید) هیچ گاه نمی توانند مگسی را بیافرینند؛ و اگر چه همه  
با هم برای آفرینش آن گرد هم برآیند. و اگر مگس از ایشان چیزی را برآید،  
نمی توانند آن را از آن مگس برای خود برگردانند! در این صورت، هم طالب  
(عبادت کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف  
و ناتوان خواهند بود.»

<sup>۳</sup> مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف.

شیعیانش صلواتی ختم کنید. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ  
آلِ مُحَمَّدٍ.

شکر خدا را که در این سال بر ما منت نهاد و  
خیل عظیمی از روزه‌داران را موفق گردانید که  
حلاوت درك روز عید را با حضور در نماز، به جان  
بچشند و حسرت برگزاری این سنت قیمه و فخمه  
اسلامی را که در طول دوران روزه با خود همراه  
داشتند، نداشته باشند. لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ.

امروز روز عید فطر است، روز عید صیام و  
روزه است، روز عید قبولی طاعات است، روز وفود  
به حرم الهی و مهر قبولی خوردن بر طاعات یک ماهه  
گذشته از روزه، مراقبه، توجه، خلوص بیشتر، صدق  
بیشتر، اخلاص بیشتر، صفای بیشتر، نورانیت بیشتر  
و توجه به توحید و تقرب؛ لذا امروز را به همین  
جهت روز عید می‌گویند که خدای متعال ما را موفق  
کرده است که از این میهمانی متنعم بیرون بیاییم و  
باید بر این میهمانی و توفیقی که داده است و منتی  
که بر سر ما نهاده است، خدا را شکر کنیم. امروز روز  
شکرگزاری است.

اگر خدای متعال در طول این سال، ماه روزه را بر ما واجب نمی‌کرد، ما چه می‌کردیم؟! خُب ما طبعاً به هم‌چنین نعمتی و به هم‌چنین بهره‌ای نمی‌توانستیم برسیم. امروز را ما عید می‌گیریم برای اینکه خدای متعال این مَنّت را بر ما نهاده است و این یک ماه را برای تقرّب بیشتر به خود، بر ما فرض کرده است؛ مسائلی را فرض کرده، گرسنگی را فرض کرده، توجّه بیشتر را فرض کرده، عبادت را فرض کرده، قطع تعلق از ماسوای خودش را بر ما فرض کرده، توجّه به آخرت و توجّه به آن طرف را بر ما فرض کرده است. اینها مسائلی است که خدای متعال بر ما فرض و واجب کرده است و ما در امروز آثار و ثمرهٔ این تکلیف الهی را در وجود خود مشاهده می‌کنیم.

**چگونه انسان با روزه به توحید نزدیک**

**می‌شود؟**

شما امروز حال خود را با قبل از ماه مبارک در نظر بگیرید، ببینید که آیا فرق نکرده‌اید و امیال و خواست‌ها و نیّت‌ها و آنچه در ضمیر و نفستان

می‌گذرد با قبل از ماه مبارک تفاوتی نکرده است؟! آیا تعلق شما به دنیا و به آثار دنیا کمتر نشده است؟! این ناشی از همین مسئله است که پرداختن به این امور، خواهی نخواهی ما را نسبت به آن واقعیت و حقیقتی نزدیک‌تر کرده است که سرشت ما و فطرت ما براساس آن واقعیت و حقیقت سرشته شده است. و این مسئله مسئله مهمی است که خدای متعال از روزه و مراقبه در این ماه مبارک از ما توقع دارد. لذا مرحوم آقا و بزرگان بعد از ماه مبارک تلامذه خود را توصیه می‌کردند به استمرار این حالت که سعی کنید این حالتی را که در وجود خود احساس می‌کنید، ادامه بدهید.

در این ماه کاملاً مشخص است که آنچه قبلاً در تصوّرات و تخیلاتمان داشتیم، کمتر شده است؛ نمی‌گویم به کل از بین رفته است. سوءظنی که نسبت به برادر ایمانی داشتیم، در این ماه می‌بینیم کمتر بوده است؛ توجه به مسائلی که ما را از توحید منصرف می‌کند، در این ماه کمتر بوده است؛ پرداختن به اموری که چندان ارتباطی به ما ندارد، در

این ماه کمتر بوده است؛ کنکاش در زندگی و تصوّرات و امور دیگران، در این ماه کمتر بوده است؛ غیبت در این ماه کمتر بوده است. اینها همه ناشی از آن اثری است که بر این ضیافت الهی مترتب است.

این امور در سایر جاها بر خلاف این مسئله تحقیق پیدا می‌کند. در مجالسی که انسان می‌رود - حالا خارج از این ماه در نظر بگیریم - می‌بینیم این مسائل کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. غیبت، نمّامی، تهمت، سوءظنّ به دیگران، خودمحموری، دیگران را به سمت خود دعوت کردن، انانیّت، فرعونیت و خلاصه، رعایت ما سوی الله و حذف الله از نفس و ضمیر و امور مربوط به خویش، کاملاً مشهود است. ولی در این ماه این مسائل کم‌رنگ می‌شود، آن اهتمام نسبت به آنها از بین می‌رود و به جای آن، توجه به مبدأ جایگزین می‌شود و آنچه در فطرت ما سرشته شده و در جبلّت گذاشته شده است، آنها تجسّم و ظهور بهتری پیدا می‌کند.

اینها از آثار مهمانی و دعوت پروردگار است که لازمه تحقیق این آثار و این امور، پرداختن به روزه



است. با این وصف است که انسان می‌تواند به آنچه مورد نظر او است و برای آن به این دنیا آمده است و برای به‌فعلیت رساندن آن خلق شده است و برای به‌دست آوردن آن مکلف شده و به تکلیف دستور داده شده است، برسد.

## چگونه در حج بهره‌توحیدی بیشتری ببریم؟

پس بنابراین همان‌طوری که بزرگان فرموده‌اند، انسان باید این حالت را حفظ کند. چنانچه وقتی که افراد به حج مشرف می‌شوند، یک ماه از اوضاع و شرایط و آن حال و هوایی که در آن زندگی می‌کنند و به‌سر می‌برند، خارج می‌شوند، از افراد دور می‌شوند، از محیط بیرون می‌آیند، از تجارت و کسب خارج می‌شوند، از ارتباطات بیرون می‌آیند و از تعلقات تا حدودی بیرون می‌آیند.

و چقدر حج می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس انسان بار کند، در صورتی که این معنا و مقصود حاصل باشد؛ نه‌اینکه هر روز و هر شب با تلفن و امثال‌ذلک انسان تماس بگیرد: «فلانی چه شد؟ حالش چطور است؟ اوضاع چطور است؟»

معاملاتی که قرار است در شهر انجام بشود، آیا به قوت خود باقی است؟ چه افرادی در این مدتی که من نیستم چه کارهایی انجام می دهند؟» و رتق و فتق امور خود را از آنجا بکند! این حج فایده‌ای ندارد و حجی نیست که آن اثر بر آن مترتب شود! خوشا به حال آن حجّاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرف می شدند. این وسایل امروز نبود، این اموری که تعلق انسان را اضافه می کند و باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود. در آن سالی که ما به حج مشرف شدیم، تماس خیلی سخت بود، ارتباط خیلی مشکل بود، افراد بهتر توجه داشتند و بیشتر بهره می بردند. لازمه حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلّقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست] \*\*\* رو که

در یک دل نمی گنجد دو دوست<sup>۱</sup>

انسان باید از تعلق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی

و درستی و صحّت، به ندای پروردگار لبیک بگوید.

---

<sup>۱</sup> گنجینه الأسرار، عمان سامانی، بخش ۲۸.

این لبیکی که حجّاج در ابتدای احرام می‌گویند، لبیک قطع از تعلّقات است، لبیک قطع از زن و بچه است، لبیک قطع از معاملات و روابط در شهر و روستا است، لبیک به [قطع] ارتباطات خانوادگی و جیران و شهر و منطقه و روابط و صداقت است. به این معنا لبیک می‌گویند و به این ندا دارند پاسخ می‌دهند؛ منتها امروزه ما می‌بینیم که افراد وقتی که حج انجام می‌دهند، آن تعلق را با خود به آن دیار می‌برند، آن روابط را حفظ می‌کنند، آن تخیّلات و تصوّرات را با خود نگه می‌دارند، آنچه در آن حال و هوا در شهر و دیار خویش به سر می‌بردند و آن حال و هوا را با خود قرین و هم‌نشین می‌کنند! اینکه فایده‌ای ندارد و لبیکی در اینجا گفته نمی‌شود! لبیک یعنی قطع امید و قطع علاقه.

من نمی‌گویم لبیکی که می‌گویم مانند لبیک ابراهیم خلیل است؛ از عهده ما بر نمی‌آید و بر نخواهد آمد! جایی که او می‌آید و دستور پیدا می‌کند که باید از زن و فرزند خود منقطع شوی و به‌طور کل آنها را رها کنی، به تنها امید و ثمره حیاتش پشت می‌کند و

آنها را در بیابان سوزان به امان خدا رها می کند؛ حتی مکلف می شود و دستور پیدا می کند که به پشت سر خود هم نگاه نکند و وقتی زن و فرزند خود را قرار می دهد، دیگر نسبت به عاقبت و مال آنها خطوری در ذهن او نکند!

آن، یک مسئله و حال و هوایی است که گرچه ما باید به همان کیفیت باشیم، اما تا رسیدن به آنجا فاصله است؛ ولی حداقل که می توانیم این کار را انجام بدهیم، چرا انجام ندهیم؟! چرا افرادی که به حج مشرف می شوند حتماً باید با خودشان تلفن ببرند؟! برای چه؟! چرا افرادی که می خواهند لبیک پروردگار را بگویند، باید با تصورات و با تعلقات باشد؟! اینکه لبیک نشد! این همراه بودن ثقل و بار است!

توجه کنید رفقا! ما مجبور نیستیم که همراه با آنچه پیش می آید حرکت کنیم؛ ما باید خود تصمیم بگیریم که چه کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که چگونه زیست کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که آنچه به صلاح خود است برداریم و آنچه به فساد ما

است به کناری بگذاریم. که گفته است باید کسی که به مگه برود با خودش موبایل برد؟! که گفته است وقتی که در این شرایط و به این کیفیت است، انسان باید به نحوی باشد که آن آثار و آن خصوصیات برای او ظاهر نشود؟! راهی را رفته، زحمتی را کشیده، ندای معبود را پاسخ گفته است، ولی نیمه تمام و سی درصد، چهل درصد؛ چرا صد در صد نباشد؟! چرا خودمان را به مرتبه بزرگان نزدیک نکنیم؟! چرا به آنچه آنها توصیه کردند، ما عمل نکنیم؟! برای چه؟! خُب نفع کمتر است و فایده کمتر گیر می آید. شما یک عمره بروید بدون این مسائل، ببینید آیا فرق نکردید؟! شما یک حج بروید با این انقطاع، آن وقت ببینید آیا تأثیرش بیشتر نبوده است؟!

### راه رسیدن به مقصد

اینها دستورات کیست؟! اینها دستوراتی است که بزرگان به ما داده اند؛ این راه را رفته اند و حالا می گویند: شما هم به همین راه باید بیایید. اگر می خواهید به اینجا برسید و اگر می خواهید به این نقطه برسید، باید از همرنگی با جماعت فاصله

بگیرید و آنچه را اجتماع و محیط و دنیا و شرایط دنیا بر شما تحمیل می کند، کنار بگذارید. خود برای خود تصمیم بگیرید و خود به صلاح خود تصمیم بگیرید. نگذارید دیگران برای شما تصمیم بگیرند و آنچه را به صلاح شما نیست، بر شما تحمیل کنند و آنچه را به فساد شما است، در معرض بیع و شراء و عرضه دریاورند و مشتریان خوبی برای این مسئله پیدا کنند. شما خاطر جمع باشید که برای این متاع، بازاری هست و برای این بضاعت، مشتری هست و برای این مسائل افرادی هستند و هر کدام به راه خود می روند و هر کدام به سلیقه خود عمل می کنند. حال چرا ما باید این طور باشیم!؟

من مثال کوچکی زدم برای اینکه بدانیم راهی را که ما داریم می رویم، اشتباه و غلط است. وقتی کسی به آن سمت حرکت می کند، دیگر ما سوی الله را باید کنار بگذارد و از تمام تعلقات باید بیرون بیاید! لَبِیک داریم می گوئیم، اما داریم با تلفن با منزل صحبت می کنیم؛ این چه لَبِیکی است؟! این چه حَجّی است؟! این چه احرامی است که در آن احرام،

همه چیز وجود دارد غیر از پروردگار؟! در آن دل

همه چیز وجود دارد غیر از تعلق به پروردگار!

ده بود آن نه دل که اندر وی \*\*\* گاو و خر باشد

### و ضیاع و عقار<sup>۱</sup>

وقتی که انسان به آن سمت دارد حرکت

می کند، دل خودش را باید پاک کند و از تعلقات باید

خارج بشود؛ نه اینکه در آن دل، فرزند داشته باشد،

زنش را داشته باشد، شوهرش را داشته باشد،

قوم و خویشش را داشته باشد و مسائلی را که در

شهر به جای گذاشته است همراه بیاورد! پس کجا

آمده است؟! پس برای چه آمده است؟! در منزل

خود که بود، بهتر بود؛ اقلّاً این راه را نمی رفت!

ماه مبارک رمضان هم چنین خصوصیتی دارد.

با روزه‌ای که صائمین در ماه می گیرند و تحمل

گرسنگی که می نمایند، خود را از تعلق خارج

می کنند، توجه نفس را به بدن قطع می کنند و کمرنگ

می کنند و به واسطه این قطع و کمرنگ شدن، به آن

طرف که جنبه توحید و تجرّد است اضافه می شود.

---

<sup>۱</sup> دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۳۸.

این خصوصیت ماه مبارک است.

بنابراین بزرگان می‌فرمایند: سعی کنید که این حال و هوای ماه مبارک را در خود استمرار بدهید؛ اگر قرار بر این است که بتوانید روزه بگیرید، هفته‌ای دو روز روزه بگیرید. نگذارید یک مرتبه تمام آنچه با او متصل بودید، قطع بشود و از آن حال و هوا به شرایط و فضای دیگر وارد بشوید که به‌طور کلی مناسبت و سنخیتی بین فضای جدید و بین آنچه بودید، وجود ندارد. این انقطاع از آن فضای قبل، انسان را به ورطه سقوط می‌کشاند، حالاتی را که برای انسان پیدا شده است از بین می‌برد، آن مراقبه‌ای را که در ماه مبارک برای انسان به وجود آمده است نابود می‌کند و آن توجه به پروردگار و قطع تعلق از ما سوی الله را از بین می‌برد. سعی کنیم این جنبه‌ای را که در خود مشاهده می‌کنیم، دائماً در طول شبانه‌روز متذکر بشویم، در خود یادآوری کنیم، حدیث نفس به خود داشته باشیم و خود را از آن فضا خارج نسازیم. این ثمره‌ای است که ما می‌توانیم از ماه مبارک داشته باشیم.



## حیث عالم وجود بر چه پایه‌ای است؟

آیه قرآن که در مطلع سخن قرائت شد،

می‌فرماید: **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لِلَّهِ)**؛ آیه،

آیه بسیار عجیبی است و این نکته را تذکر می‌دهد و

خدای متعال در اینجا می‌فرماید: مردم، يك مثال برای

شما بزنم، در این مثال تو خود حدیث مفصل بخوان از

این مجمل که در این آیه چه نهفته است و پروردگار در

اینجا چگونه جنبه توحید را بیان کرده است؟ آیه

می‌فرماید: **(اَسْتَمِعُوا لِلَّهِ)**؛ «نسبت به این مسئله خوب

گوش بدهید!» خدا می‌توانست بگوید: **ضَرْبَ لِلنَّاسِ**

مثل کذا و کذا. [اما آن‌طور فرمود]؛ یعنی توجه کنید،

به نظام تکوین توجه کنید، به آن نظامی که شما جزء و

ذره‌ای از آن نظام هستید توجه کنید، به جنبه خالقیت

و مخلوقیت توجه کنید، به جنبه آمریت و مأموریت

توجه کنید! **ضَرْبَ لِلنَّاسِ**؛ يك مثال برای شما می‌زنم،

شما خود بدانید که با وجود تمثّل این مسئله و تصور این

قضیه، در این جایگاه چه موقعیتی دارید و در این

عرصه چه می‌توانید انجام بدهید.

(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا

وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ)؛ آن کسانی را که در این دنیا به جز

من می خوانید و دل خود را متوجه غیر من نموده‌اید

و با افرادی غیر از من سر و سرّ پیدا کرده‌اید و در

این دنیای خود به دنبال رسیدن به آنها و به دنبال انتفاع

از مافوق و انتفاع از افرادی که آنها را مؤثر می‌پندارید

هستید، بدانید که اینها که هستند و قدرت اینها به چه

اندازه است و توان آنها در این دنیا [به چه اندازه

است]!

مگر ما ندیدیم؟! مگر خود به چشم خود

ندیدیم؟! آیا برای ما عبرت نیست؟! آن کسانی که

تصّور می‌کردند در این دنیا عمر جاودان و قدرت

بی‌پایان دارند و دنیا پشت سر آنها است و همۀ دُول و

ملل، آنها را حمایت می‌کنند، دیدید به کجا رسیدند؟!!

دیدید به چه روزی افتادند؟! دیدید افرادی که در تخیل

ما نمی‌گنجید روزی این مسئله برای آنها پیدا بشود و

پایانی بر زندگی آنها متصّور بشود - کجا ما تصّور

می‌کردیم، يك مرتبه تقدیر و مشیت پروردگار فرود

آمد و صائقه قهر الهی چنان آنها را فرا گرفت کأن لم یکن

شیئاً مذکوراً! دیگر نه از تاك خبر ماند و نه از تاك نشان؛<sup>۲</sup>

نه اسمی از آنها باقی ماند و نه رسمی!

[خداوند می فرماید]: این افرادی را که در این

دنیا شما به آنها توجه دارید و بر خلاف فطرتان که  
من آن فطرت را در ارتباط با ذات خود جبلی کردم  
و در ارتباط با تعلق خود، آن فطرت را قرار دادم، شما  
این ناموس را به غیر سپردید و این مسئله حیاتی را  
به دست نامحرم دادید و قلبی را که عرش الرحمن  
است در معرض تاخت و تاز بیگانه درآوردید، اینها  
آنهایی هستند که در این دنیا قادر بر خلق یک مگس  
هم نمی باشند!

یعنی خدای متعال چطور در اینجا بیان بکند  
که تمام این یافته های شما همه تافته است و تمام این  
تصویرات شما در اینجا بر هوا و پوچ است؟! آن

---

<sup>۱</sup> ترجمه: «گویی که اصلاً چیزی نبوده است.»

<sup>۲</sup> دیوان جامی، فاتحة الشباب، غزلیات، غزل ۷۲۴:

بودم آن روز درین میکده از دُرْدکشان\*\* که

نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

کسانی را که در این دنیا به آنها روی آورده‌اید و اِتِّکَا می‌کنید، خیال می‌کنید می‌توانند کاری انجام بدهند، در قبال تقدیر و مشیت پروردگار اینها می‌توانند برای شما کارساز باشند - شریک، همسایه، مقام مافوق و هر کسی که در این دنیا هست -، این شخصی که شما به او روی آوردید و روی او حساب باز کردید و مرا کنار گذاشتید یا کمرنگ نمودید - تفاوت نمی‌کند -، اینها کسانی هستند که قدرت خلق یک مگس در این عالم ندارند؛ آن وقت شما من را کنار گذاشتید و دنبال آنها می‌روید؟! **(وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهٗ)**؛ اگر همه با هم جمع بشوند و همهٔ توان خود را به کار ببرند و از همهٔ ابزار و وسایط برای رسیدن به این مقصود استفاده کنند، اینها نمی‌توانند یک مگس را خلق کنند!

بالتر از این، **(وَإِنْ يَسْأَلْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ)**؛ خلقت به جای خود، اگر این مگس یک چیزی را بردارد و برود، دیگر نمی‌توانند آن را بگیرند و دیگر نمی‌توانند آن را به دست بیاورند! حتی اگر یک چیزی را مگس بردارد برد نمی‌تواند دنبالش

بروند و آن را بگیرند! شما فکرتان را کجا گذاشتید؟! **﴿ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾**؛ هم تو که به دنبال غیر من می‌گردی در نهایت درجه از ضعف و بدبختی و خسران و نکبت و مآل نامناسب به سر می‌بری، و هم آن کسانی که مطلوب تو هستند! خیال کردی آنها برای تو کاری انجام می‌دهند؟! خیال کردی آنها دردی از تو دوا می‌کنند؟! خیال کردی آنها می‌توانند برای تو کارساز باشند؟! **﴿ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾**!

### چرا در قلب باید فقط خدا باشد؟

واقعاً این آیه عجبی است! خدای متعال می‌فرماید: همۀ مؤثر در عالم وجود، من هستم؛ **كُلُّ التَّأثيرِ وَ كُلُّ السَّببِیَّةِ فِی عَالَمِ الْوِجُودِ هُوَ اللهُ!** این مسأله «كُلُّ» به همۀ مطالب برمی‌خورد، نه فقط به بعضی از طرق؛ یعنی حیثیت عالم وجود بر پایه اقتدار خدای متعال است. آن قلبی را که خدای متعال برای خود گذاشته است و غیر خود را در آن قلب جایز نمی‌داند، ما این قلب را آمدم تگه‌تگه کردیم، در این قلب را به روی افراد غیر و غریبه باز کردیم و آنها را راه دادیم؛

آن وقت نتیجه چه می شود؟ آن افراد وقتی که می آیند در این قلب که سکنی می گزینند، تعلّقات که می آیند، ارتباطات که می آیند، توجّه به این و آن که می آید، تأثیرگذاری این و آن که می آید، ذهن را به طرف مسائل دنیا بردن و این مطالب که می آید، طبعاً خدا از این قلب بیرون می رود و جا برای این خدا در این قلب نمی ماند. لذا وقتی که شما با این گونه افراد صحبت کنید، می بینید که تمام صحبت آنها در مسائل دنیا و در ارتباطات می گذرد: این را بینم، او را بینم که رفع مشکل کند، این کار را انجام بدهم! هیچ وقت اسم خدا نمی آید؛ اگر اسم خدا بیاید با بی توجّهی و کمرنگی مواجه می شود و با تمسخر مواجه می شود؛ اگرچه تمسخر ظاهری هم نباشد، در دل اصلاً نسبت به این مسئله بها داده نمی شود. این برای این است که به جای خدا در این دل، گاو و خر آورده است و آن گاو و خر، این دل را به ده تبدیل کرده است. خدا هم که در ده جا ندارد،

خدا در دل جای دارد؛ «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ.»<sup>۱</sup>

لذا: رو که در يك دل نمی‌گنجد دو دوست!

یا باید تعلق به خدا را آورد، یا باید او را به کناری گذاشت. لذا این مسئله باید مورد دقت و توجه قرار بگیرد که این فطرت الهی که وسیله برای توجه به مبدأ است، تا چه میزان از او استفاده شده و تا چه میزان به کار آمده و تا چه میزان از او بهره‌گیری شده است؟!!

از نقطه نظر وجود این ودیعه الهی و فطرت که وسیله برای توجه به مبدأ و وسیله و واسطه برای تزکیه و تطهیر قلب و نفس است، تمام افراد نسبت به این مسئله یکسان هستند. آیه شریفه می‌فرماید:

﴿الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ بِبَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

«مگر من با تو ای فرزند آدم عهد و پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکن، به دنبال وساوس شیطان نرو، به دنبال تسویل و تخیلات نرو،

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

<sup>۲</sup> سوره یس (۳۶) آیه ۶۰ و ۶۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۶۸:

«ای فرزندان آدم، آیا من با شما پیمان نبستم که عبادت شیطان را ننموده از او پیروی نکنید او دشمن آشکار شما است \* و مرا عبادت کنید و از من پیروی نمایید که این است راه مستقیم؟!»

به دنبال ابتعاد از من نرو؟!»

این عهد کجا بود؟ ما این عهد را در چه زمانی می‌توانیم به خاطر بیاوریم؟ این عهد در وجود ما کی محقق شد؟ این همان چیزی است که خدای متعال در آیه شریفه از آن به عهد به توحید یاد می‌کند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ  
وَاشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾<sup>۱</sup>

زمانی که در زمان فطرت و خلقت و تکوّن روح تو از من که مقام ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ در آن موقعیت تحقق خارجی پیدا کرد، آن زمان که روح و ذات من که عین توحید و عین تجرّد محض است در هنگام ظهور نفس و روح از ذات من این عهد در آنجا انجام پذیرفت که من با تو عهد کردم: حال که تو خود از مبدأ و ذات من نشئت گرفتی و از آن حقیقت من خارج شدی و بیرون آمدی، پس به غیر من دل مبند و به غیر من تعلق پیدا نکن و به جای من کسی را جایگزین قرار نده که ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾؛ آیا من

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۹:

«وای پیامبر ما! یادآور وقتی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم، ذریّه و نسل آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟! همه گفتند: آری، ما به ربوبیت و خداوندی تو گواهی می‌دهیم!»



خدای تو نیستم، پروردگار تو نیستم و مالک اختیار تو نیستم؟!

آیا این عهد نبوده است؟! الآن شما در وجود خود مشاهده کنید، این عهد را نمی بینید؟! این فطرتی که خدای متعال در ما قرار داده است، این همان عهدی است که در عالم ألت از ما گرفته است که در اینجا امیرالمؤمنین علیه السّلام هم می فرماید:

خداوند وقتی که دید این مردم آن عهد را فراموش کردند و آن حقّ جوار را به کناری نهادند، انبیاء را فرستاد تا اینکه آنها را متوجّه کند و این «مَنْسَى نِعْمَتِهِ»، نعمت فراموش شده‌ای را که برای آنها است که همان حقیقت توحید و تعلق به آن مبدأ حیّ است، به آنها یادآوری کند، با وجود دستورها و با وجود احکام و تکالیف.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۳:

«وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَكَلِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتَهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرْوَهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَفْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ.» ترجمه صلاة الجمعة، ص ۳۸:

«خداوند سبحان در این کره خاکی، پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید و از آنان برای سپردن وحی و امانت در تبلیغ رسالت پیمان گرفت، در آن هنگام که اکثر مردم تعهد الهی را نادیده انگاشتند و حق خداوندیش را به جای

لذا ما الآن مشاهده می کنیم این مسئله را در خود می بینیم. همه افراد این مطلب را می بینند؛ حتی کافر این عهد را مشاهده می کند. وقتی که دارد دروغ می گوید، در وجود خود اظهار ندامت می کند؛ این همان عهد است. وقتی که دارد خلاف می کند، در پیش خود شرمنده است. وقتی که به کناری می رود و در خاموشی خود به فکر فرو می رود، خود را ملامت می کند؛ این همان عهد است. همین شخص کافر وقتی که به دیگری ظلم می کند، [دچار پشیمانی می شود]؛ این همان عهد است. آنهایی که در کربلا آمدند و فرزند رسول خدا را کشتند، آیا بعداً دچار پشیمانی نشدند؟! اگر این عهد در وجود آنها نبود که نباید پشیمان بشوند و اگر این فطرت قطع شده بود

---

نیاوردند و شرکای موهوم در برابرش اتخاذ کردند، شیاطین با گسترده دام‌های حيله‌گری آنان را از معرفت ربانی محروم ساختند و رابطه عبودیتشان را با معبود بی‌همتا از هم گسیختند. خداوند رسولانی را برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمانی فطری که با آفریدگارشان بسته بودند، وادار نمایند و نعمت فراموش شده او را بیادشان بیاورند، و با تبلیغ دلایل روشن وظیفه رسالت را بجای آورند، و نیروهای مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند، آیات با عظمت الهی را که در نظام کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند، آسمانهایی برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیرپایشان.»

که نباید پشیمان بشوند. این پشیمان شدن برای چیست؟ این سرزنش کردن برای کیست و برای چیست؟ این سرزنش، این پشیمانی و ندامت و این اظهار تأسّف از انحراف طریق و انحراف فطرت، به واسطه این عهدی است که خدای متعال قرار داده است.

لذا در سوره یس می فرماید: **(الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ)؛**

شما وقتی که به خودتان مراجعه کنید، آیا این عهد را در وجود خود نمی بینید، آن وقت می روید بت را می پرستید؟! آن وقت می روید شرک می ورزید؟! آن وقت مرا کنار قرار می دهید؟! شما نیازی به فرستادن پیغمبر ندارید، شما نیازی به فرستادن امام ندارید؛ در مرتبه ظاهر و در مرتبه ابتدایی، خودتان به خودتان مراجعه کنید می فهمید که دور هستید یا نزدیک هستید، می فهمید آیا در صراط آن عهد به سر می برید یا با تقلّب و دروغ دارید روزگار می گذارید، با حيله و مکر و کلاه سر مردم گذاشتن دارید روزگار می گذرانید، با ظلم و عدوان و به هر شکل و به هر نوع دارید روزگار می گذرانید! خودتان می توانید این

را بفهمید که الآن در آن صراط و در آن مسیری که عهد من بر آن صراط و بر آن مسیر مستقر شده است، گام برمی دارید یا به غیر از این. این دیگر نیاز به دلیل و بیّنه و شاهد ندارد؛ هر کسی به ذات خود مراجعه کند می داند که در چه مسیر و در چه طریقی دارد حرکت می کند. بله، پیغمبران و بزرگان و اولیاء می آیند و راه فعلیت رساندن آن عهد را به انسان می آموزند و دست انسان را می گیرند. ولی انسان نسبت به این قضیه نیازی به پیغمبر و امام ندارد؛ انسان می فهمد که آیا دروغ صحیح است یا راست صحیح است؛ کدام صحیح است؟ هر کدام را که فطرت او [تأیید کند، آن صحیح است].

## معیار تشخیص نیکی و گناه در عمل انسان

لذا فرموده اند - ظاهراً این مسئله را در سنن دارمی نقل می کند - که یک شخص خدمت رسول خدا آمد و حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند. حضرت فرمودند: «آمدی و می خواهی از معنای برّ و نیکی از من بپرسی.» عرض کرد: «بلی یا رسول الله؛ من خدمت شما آمدم تا به شما بگویم که برّ چیست؟ نیکی چیست؟ عمل صالح چیست؟ کار

خیر چیست؟ که امور خود را نسبت به آن تنظیم کنم  
و مسائل خود را نسبت به آن تطبیق کنم.»

حضرت فرمودند:

[اسْتَفْتِ نَفْسَكَ]، اسْتَفْتِ قَلْبَكَ؛ الْبِرُّ مَا اطمَأَنَّت  
إِلَيْهِ النَّفْسُ و اطمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ و الْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي  
النَّفْسِ و تَرَدَّدَ فِي الصَّدرِ [و إن أفتاك النَّاسُ و  
أفتوك].<sup>۱</sup>

عجیب روایتی است این مسئله! با اینکه این

روایت در کتب اهل تسنن آمده است، ولكن آثار  
صدق از مضامین این روایت کاملاً هویدا است.

«استفت قلبك؛ همیشه برای تشخیص برّ و برای

تشخیص عمل صالح، به قلب خودت مراجعه کن!»

وقتی که داری ظلم می کنی، وقتی که داری به ناحق

یک سیلی به غیر می زنی به قلب خودت مراجعه کن؛

اگر این فرزند تو هم بود می زدی؟! وقتی که داری

---

<sup>۱</sup> سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۶. فقاہت در تشیع، ص ۶۷:

«حضرت فرمودند: همیشه (درباره امور و قضایا) از قلب و ضمیر و فطرت  
خود پرسش نما! عمل نیک، آن کاری است که نفس به انجام آن مطمئن و  
آرام باشد و قلب نیز در آسودگی و انبساط از آن استقبال نماید؛ و عمل  
خلاف و ناشایست، کاری است که در نفس و قلب قرار نمی گیرد و دائماً  
در تردد و شک و رفت و آمد است، گرچه مردم به انجامش فتوا دهند و  
دیگران نیز حکم به آن بنمایند (تو به قلبت نگاه کن، نه به فتوای دیگران).»

یک دروغ می‌گویی، به قلب خودت مراجعه کن؛ اگر  
فرزند یا یکی از نزدیکان خودت هم بود در جایی که  
برای آنها ضرر داشت، آیا این دروغ را می‌گفتی؟! به  
قلب خودت مراجعه کن آیا کدورت گناه را در قلب  
خودت نمی‌بینی؟! به قلبت خودت مراجعه کن آیا  
نورانیّت راست و صحیح و عمل صالح را در وجود  
خود و در قلب خود مشاهده نمی‌کنی؟! خیلی  
راحت است؛ «**اسْتَفْتِ قَلْبَكَ!**» حضرت نمی‌فرماید:  
صبح تا شب بلند شو بیا در مسجد مدینه دائماً از من  
پرس، دائماً وقت من را بگیر، دائماً بگو آقا این کار  
را بکنم، آن کار را نکنم! در اینجا نه من وقت دارم و  
نه زندگی اجتماعی اقتضا می‌کند که این کار را بکنی!  
خدا به تو قلب داده، خدا به تو مغز داده و خدا به تو  
شعور داده است؛ چطور در کارهای دیگر این شعور  
را خوب به کار می‌اندازی، ولی نسبت به این مسائل  
که می‌شود دائماً بلند می‌شوی بروی سؤال کنی؟!  
«**اسْتَفْتِ قَلْبَكَ!**» از قلب خودت فتوا بگیر و طلب فتوا  
بکن بین چه حکم می‌کند، چه نصیحت می‌کند و  
این قلب چه راهی را پیشنهاد می‌کند.

بعد، حضرت بیشتر توضیح می دهند: «الْبِرُّ مَا

اطْمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ الْقَلْبُ.» بر آن چیزی

است که در قلب قرار می گیرد و استقرار دارد؛

نه اینکه بیاید و برود. وقتی که شما چیزی را راست

گفتید ولو اینکه بر ضرر شما است، احساس آرامش

می کنید؛ همیشه به این مسئله که نگاه بکنید

می گوید: کار درست و کار صحیح کردم. وقتی یک

عمل خیر انجام می دهیم، این عمل و آن نیت در قلب

استقرار دارد؛ این طور نیست که بیاید و برود،

این طور نیست که یک وقتی فراموش کنیم، این طور

نیست که یک وقتی بخواهیم به دنبالش بگردیم،

این طور نیست که احساس کنیم آن با وجود ما عجین

شده و ترکیب شده است؛ «وَاطْمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ.»

وقتی هم که انجام دادیم خیالمان راحت است و

آرامش داریم. اگر کسی از ما سؤال کرد که چرا انجام

دادیم، می گوئیم: این هم دلیلش، این هم بینش و

این هم علتش. اطمینان نفس برای ما در آن عمل به

بر، کاملاً هویدا و روشن است و سرفراز حرکت

می کنیم، با خجالت سرمان را پایین نمی اندازیم و از

مردم خجالت نمی کشیم؛ خودمان را در جلوی مردم  
ظاهر می کنیم و کاملاً نسبت به عملی که انجام  
داده ایم احساس فخر و احساس مباهات می کنیم!  
این می شود برّ. «الْبِرُّ مَا اطمَأَّنْتُ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَ اطمَأَنَّ  
إِلَيْهِ الْقَلْبُ.»

«و الْاِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ.» در

مقابلش، گناه آن چیزی است که به قلب وارد می شود،  
استقرار ندارد، آدم دائماً باید دنبالش برود و آن را بگیرد،  
احساس نمی کند با وجود او عجین است؛ وقتی يك  
دروغ گفت، دائماً می خواهد از آن دروغ فرار کند، دائماً  
می خواهد از آن عملی که انجام داده است فرار کند،  
دائماً می خواهد آن عمل را به فراموشی بسپارد،  
نمی خواهد پیگیری کند، نمی خواهد به دنبال برود و در  
جلوی مردم احساس مباهات و احساس افتخار  
نمی کند. چون دروغ و خلاف گفته، مکر کرده، نفاق  
به خرج داده است، لذا در توجه نسبت به این مسئله  
دائماً می خواهد آن را از خود دور کند؛ چون وجود او  
با وجود این نفاق دوتا است. این قلب، قلبی است که



خدا برای خود خلق کرده است؛ چرا در این قلب نفاق آوردی؟! این قلب با آن سنخیت ندارد! وقتی عضوی را بخواهند پیوند بزنند، [مثلاً] وقتی کلیه را بخواهند پیوند بزنند، قبول نکند بدن پس می زند، قبول نمی کند؛ این گروه خون نمی خواند، این سلول سنخیت ندارد، این پیوند را رد می کند. قلب ما دروغ را رد می کند و نمی پذیرد و در خود قرار نمی دهد؛ لذا دائماً می خواهیم از این دروغ فرار کنیم و دیگر نمی خواهیم کسی اسم این دروغ را بیاورد: آقا پارسا این دروغ را گفتی! می گوئیم: اصلاً اسم آن را نیاور! دیگر نمی خواهیم این مسئله را.... ولی اگر کار خیری انجام بدهیم، هرچه اضافه تکرار بکنند، تازه بیشتر خوشمان می آید و بیشتر کیف می کنیم و بیشتر لذت می بریم. این به خاطر این است که این قلب با این عمل صالح سنخیت دارد و آن را می پذیرد. ولی آن عمل خلاف، آن نفاق، آن مکر، آن ظلم، آن تجاوز و آن جنایت، با قلب سازگاری ندارد و با این عرش الرحمن سنخیت ندارد؛ لذا وقتی که انجام می دهیم، می خواهیم خودمان فرار کنیم!

عملی انجام داده‌ایم و غلطی کرده‌ایم، ولی می‌خواهیم فرار کنیم، دیگر کسی اسمش را نیاورد، دیگر کسی حرفش را نزند، دیگر کسی یادآوری نکند و دیگر کسی...! این مسئله به خاطر این است که سنخیت ندارد «و تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ»، نمی‌آید بنشینند؛ تَرَدَّد دارد، دائماً می‌آید، دائماً می‌رود، انسان وقتی که انجام می‌دهد آرامش ندارد!

## چگونگی استفاده از قلب برای استنباط احکام

### و مبانی

این روایت روایت بسیار عجیبی است و این روایت می‌تواند یکی از اصول موضوعه استنباط احکام و مبانی باشد که چطور انسان تشخیص بدهد این عمل مَقْرَّبٌ إِلَى اللَّهِ است یا مَبْعَدٌ است؟ انسان این عمل را به خود عرضه می‌کند، به آن فکر می‌کند؛ قلب خودت را از ماسوی‌اللّه پاک کن، آنگاه نسبت به این عمل بیندیش و بین که نفس و قلب تو در قبال این عمل چه جایگاه و موقعیتی به خود می‌گیرد. در آنجا است که نور الهی می‌تابد و کدورت و نورانیت این عمل برای انسان آشکار

می‌شود. لذا انسان در خیلی از موارد می‌بیند با بعضی از احکامی مواجه می‌شود که هرچه به قلب خود مراجعه می‌کند می‌بیند این قلب این مسئله را نمی‌پذیرد؛ چون حکم، خلاف و حکم، خطا است، از هر کسی می‌خواهد سر بزند، قلب نمی‌گیرد! اینجا است که انسان وقتی این توجّه را قوی کند و وقتی این مسئله را تجرّد بیشتری ببخشد، آنگاه کم‌کم به مراتبی می‌رسد که خود می‌تواند آن ملاکات و آن مناطها و آن مرتبهٔ جعل علل احکام را در وجود خویش بیابد و خود نسبت به آن مطالب اظهار نظر کند.

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند و بیامرزد. اسمش در اینجا آمد و حتماً نصیبی داشته است که در اینجا دوستان و مؤمنین یادی از او بکنند. ایشان مرد بسیار روشن ضمیری بود. بنده خودم از مرحوم والد - رضوان الله علیه - شنیدم که از مرحوم آیه الله میلانی [نقل می‌کردند که] ایشان می‌فرمود:

وقتی که برای من در کیفیت فتوا و بعضی از احکام مشکلاتی پیدا می‌شود، با حاج هادی ابهری صحبت می‌کنم و آن نظر حاج هادی برای

من حجت است.

مرحوم آية الله سيّد محمد هادی میلانی، آن

مرجع تقلید بزرگ که مرحوم والد فرمودند:

بعد از مرحوم آقا سيّد عبدالهادی شیرازی

- رحمة الله عليه - افراد را فقط به مرحوم آية الله

میلانی من ارجاع می‌دادم و به کس دیگری

ارجاع ندادم.

ایشان مرد بزرگی بود و با مرحوم والد هم

ارتباطاتی داشت و از زمره همان افرادی بود که در

مسئله انقلاب اسلامی ایران، در آن ابتدای امر، با

مرحوم آية الله خمینی و مرحوم والد و نیز مرحوم

علامه طباطبائی - رضوان الله عليه - اشتراک مساعی

داشتند.<sup>۱</sup> بنده خودم از مرحوم والد شنیدم که

می‌فرمودند: «ایشان در اواخر عمر دارای انقطاع

خوبی شده و با حال انقطاع از دنیا رفته است.» مرد

بسیار بزرگ و مرد صاحب نفس و صاحب نفسی بود.

ببینید یک مرجع تقلید - نه آدمی که فرض بکنید

شخص عادی و از افراد عوام الناس است؛ بلکه مرجع

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۰، ۲۴، ۳۸، ۴۲ و ۶۷.

تقلید صاحب رساله عملیه ـ، آن‌هم آن شخص و آن مرد بزرگ که همهٔ علما و فقها بر فضل و اولویّت او تصریح داشته‌اند، چگونه در اینجا اعتراف می‌کند که در بعضی از مشکلات، مسائل اجتماعی و حتی احکام و فتوا وقتی که دچار شبهه و تردید می‌شوم، با مرحوم حاج هادی ابهری صحبت می‌کنم.

حالا مرحوم حاج هادی ابهری کسی بود که آن قدر از این علوم ظاهر و... بی‌بهره بود که حتی امضا هم نمی‌توانست بکند؛ یک مهر برای او درست کرده بودند و در جیب خودش گذاشته بود که در هر جا نامه‌ای یا چیزی بود برایش می‌خواندند، آن را درمی‌آورد و مهر می‌زد. حتی شمارهٔ پول و اسکناسی را که می‌خواست، نمی‌توانست بگوید؛ از رنگ آن پول تشخیص می‌داد که فرض کنید این یک تومان است یا دو تومان است. در آن زمان‌ها که اسکناس دو تومانی و پنج تومانی و... هم بود، از رنگ پول تشخیص می‌داد، نه از شماره. ولی این قلبش به نحوی بود که می‌توانست نورانیّت و کدورت احکام را تشخیص بدهد. مرحوم میلانی از او سؤال

می کردند که حاجی، از کجا می فهمی که این حکم درست است؟ می گفت:

وقتی که من نگاه می کنم می بینم که این مسئله نورانیت دارد و خلافتش ظلمت دارد؛ لذا قلب من به این سمت متوجه می شود و از آن سمت کنار می رود.

و ایشان می فرمودند:

یک مورد اتفاق نیفتاد که من با این مرد بزرگ مشورت کنم و بعد خلافتش برای من ثابت بشود! این حرف کیست؟ این حرف یک مرجع تقلید، آن هم مرجعی به مانند مرحوم میلانی است که مگر مانند او را دیگر روزگار به وجود بیاورد! هیئات!

### میزان برای حقانیت افراد چیست؟

لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُحْطِي بِلَامٍ وَ لَا وَاوٍ خَطِيئًا مُصْقِعًا وَ  
لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ؛ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ  
لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا  
يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۵۴:

«مردی را می بینی که در سخن پردازی و ایراد خطبه و خطابه یک لام و یا واو را به اشتباه نمی گوید، در حالی که قلب او مانند شب تار در ظلمت و تاریکی منغمز است؛ و در مقابل، مردی را مشاهده می کنی که قادر نیست از ضمیر

مردی را می‌بیند که خطیب است، سخنور است، خوش سخن می‌گوید، با بلاغت و فصاحت صحبت می‌کند که یک واو را به جای فاء و فاء را به جای واو نمی‌گذارد، [اما] قلب او از شب تار هم تاریک‌تر و ظلمانی‌تر و مکدرتر است!

عجیب است! بله، همین طور است دیگر و به همین کیفیت است! نورانیت که به درس خواندن نیست، نورانیت که به خوب صحبت کردن و منبر رفتن نیست! عزیز من، نورانیت به حرف‌ها را پشت سر هم زدن نیست، نورانیت به عبارات را مسجّع و مقفّا گفتن نیست، به اینها نیست!

«وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ

و قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.» مردی را می‌بیند که قدرت ندارد آن ما فی الضمیر خودش را بیان کند، این قدر بی‌سواد است که عبارت را پیدا نمی‌کند، نمی‌تواند آن نیت خود را بگوید، نمی‌تواند بیان کند، کلمات را نمی‌تواند مثل آن اولی ترجیع و تقفیه

---

خود و نیت خود با زبانش پرده بردارد، ولی قلب او می‌درخشد هم‌چنان‌که چراغ می‌درخشد.»

بدهد، نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، قدرت بر تکلم ندارد، سواد ندارد، نصف یک جمله را می‌گوید نصفش را نمی‌گوید؛ ولی وقتی که به قلبش نگاه می‌کنی، این قلب مانند چراغ می‌درخشد!

حالا کدام جلوتر هستند؟! کدام مقرب‌تر هستند؟! کدام یک از این دو عهد خدا را نگاه داشته‌اند؟! کدام از این دو به ندای خدا لبیک گفته‌اند؟! موقع رفتن و موقعی که ما ندای ملک‌الموت را پاسخ می‌گوییم، کدام یک بدبخت و کدام یک سعادت‌مند شده‌ایم؟! آن کسی که فقط یک عمر به دنبال سخن گفتن و جملات را پشت سر هم ردیف کردن و بعد، هزار خلاف انجام دادن و به اسم خدا و رسول اینها را مطرح کردن است، سعادت‌مند است؟!!

**توجه صرف به امام زمان، راه نجات انسان و**

**نشانه ظهور**

لذا ما در این مسئله باید توجه کنیم؛ این مسئله بسیار مسئله مهمی است! این قضیه که توجه باید به آن سمت باشد و دل را از غیر خدا باید



درآورد! تا دل را از غیر خدا درنیاوریم، خدا و ولیّ  
خدا در این قلب و در این دل نمی‌آید. تا دل را از  
غیر خدا خالی نکنیم و تخلیه نکنیم، به وجود ولایت  
تخلیه نمی‌شود. و این مسئله باید تحقّق پیدا کند.  
انسان تا به این کیفیت نرسد، ما منتظر زمان ظهور  
حضرت نمی‌توانیم باشیم. مگر بین این زمان و بین  
زمان‌های گذشته چه فرقی است؟! اگر قرار باشد که  
ما آمادگی برای ادراک آن ظهور را نداشته باشیم، پس  
چرا حضرت هزار سال پیش ظهور نکرد؟! اگر قرار  
بر این باشد که افراد برای جایگزینی اراده و مشیّت  
آن بزرگوار به جای اراده و مشیّت خود آماده نباشند،  
پس چرا اصلاً غایب شد؟!!

بحمدالله این مسئله به نظر می‌رسد که کم‌کم  
دارد جامعه عمل به خود می‌پوشاند. این توجّه و  
کنار گذاشتن ما سوی الله و تعلّق به ما سوی الله و به  
آن افرادی که آن افراد را ما به خیال و به تصوّر به جای  
خدا و موالیان و اولیای خدا می‌نشاندیم، دارد  
تصحیح می‌شود و این مسئله دارد جای خود را به  
همان کیفیت ربط به آن مبدأ هستی و به ولیّ او،

حضرت بقیة الله الاعظم، حجة بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می دهد و این مسئله به آنجا دارد می رسد، توجه مردم نسبت به آن حضرت دارد زیاد می شود و قطع علاقه مردم از غیر او دارد ظهور و نمود پیدا می کند. آن تصوّراتی که سالها و بلکه دهها سال و قبلاً نسبت به بعضی از مطالب بود، دارد دگرگون می شود. آن توجه و توقّعی که یک زمان براساس آن توجهها و براساس آن توقّعیها انسان مسیر زندگی خود را تعیین می کرد، آنها دارد اصلاح می شود و آنچه لازمه حضور آن حضرت است، بحمدالله آثارش دارد پیدا می شود. دیگر مردم فهمیده اند یا کم کم دارند متوجه می شوند که باید فقط و فقط و فقط و فقط ذهن خود و قلب خود و تمام شراشر وجود خود را به آن نقطه حیات و به آن نقطه هستی و به آن محوریت عالم تکوین، حضرت محمد بن حسن العسکری، حجة بن الحسن گسیل داشت و آن واقعیت را باید در قلب قرار داد و زندگی را باید بر آن اساس قرار داد و امور را باید بر آن اساس تنظیم کرد.

زمانی که بزرگان می فرمودند که باید فقط و فقط توجه به حضرت باشد، دیگر کم کم برای مردم آشکار شده است. آن صحبت‌هایی که سال‌های سال اولیای خدا راجع به مطالب می فرمودند، دیگر صحت و صدقش برای مردم دارد هویدا می شود. آنچه تصوّرش و تصدیقش برای بسیاری از افراد در یک زمان مشکل بود، امروز به راحتی و به سهولت دارد تحقّق پیدا می کند. اینها همه آثار و نشانه ظهور نیست؟! که هست؛ باید این طور باشد!

لذا همان طوری که آیه قرآن می فرماید: **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ)**<sup>۱</sup>؛ آن کسانی که تا به حال شما خیال می کردید مؤثر هستند، شما خیال می کردید که اینها کاری انجام می دهند، شما خیال می کردید که مدار عالم بر محور اراده و مشیّت آنها می گردد، شما خیال می کردید که دین و دنیا به دست آنها تدبیر و اراده می شود، **(لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا**

---

<sup>۱</sup>سوره حج (۲۲) آیه ۷۳.

وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، **(ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ)**! <sup>۱</sup> برای

این مسئله باید تصحیح انجام بگیرد، باید اصلاح انجام بگیرد، باید تغییر و تبدل انجام بگیرد، باید همه بدانند که فقط وجود مقدّس آن حضرت است که می‌تواند تشنگان را سیراب کند، گرسنگان را از گرسنگی درآورد، آن کسانی که واله و حیران هستند به سرچشمهٔ نجات برساند، آن کسانی که در این دنیای وانفساه نتوانستند راه به جایی ببرند و در تشکیک و در شبهات نمی‌توانند مسیر مشخص و مسیری را که به صلاح آنها هست انتخاب کنند، فقط و فقط آن حضرت است که می‌آید [آنها را هدایت کند]. طلیعة این مسئله آشکار شده است و مقدمهٔ الجیش این مطلب در میان اقوام و ملل دنیا دارد به ظهور می‌رسد که دنیا دارد به انتها می‌رسد، افراد سر درگم هستند، نمی‌توانند مشکلی از خود حل کنند و بلکه هر روز مشکلی به مشکل دیگر اضافه می‌کنند.

**عید فطر روز توجه به امام زمان**

---

<sup>۱</sup>سوره حج (۲۲) آیه ۷۳.

امروز روز عید است و روز شکرگزاری است  
برای این ضیافت الهی، برای این تصفیة نفس و برای  
این تزکیه‌ای که در این مدّت انجام شده است. از  
آن طرف هم روز جمعه است و روز متعلّق به امام  
زمان است و حتّی اگر جمعه هم نبود روز عید فطر  
روزی است که متعلّق به امام زمان علیه السّلام است؛  
باید همه به آن حضرت توجّه کنند و ذهن خود را به  
آن سمت سوق بدهند و از آن حضرت تقاضا کنند  
که خداوند موانع ظهور را از جلوی پا بردارد و  
قلب‌ها را به آن سمت توجّه بدهد. این واقعیت  
است. لذا بزرگان توصیه می‌کردند که در امروز باید  
برای سلامتی حضرت دعا کرد و برای سلامتی  
حضرت در امروز باید صدقه داد. شیعیان پس  
چه کاری باید کنند؟ آن کسانی که خود را مدّعی  
پیروی و متابعت او می‌دانند و شیعه او به شمار  
می‌آورند، پس باید چه کار کنند؟ باید همین کارها را  
بکنند. کار دیگری از دست ما برنمی‌آید. کار ما دعا  
کردن است برای سلامتی آن وجود نازنین و آن  
وجود مطهّر که عصاره عالم وجود و واسطه فیض

پروردگار است.

لذا بهترین دعا در امروز دعا برای ظهور آن

حضرت و تعجیل در فرج آن حضرت است.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا

الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَ أَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا

مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا

كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ!

جهت تعجیل در ظهور حضرت و رفع

گرفتاری از همه مسلمین، بالخصوص شیعیان

امیرالمؤمنین علیه السلام سه صلوات مرحمت کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

---

<sup>۱</sup> مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای شریف افتتاح. وظیفه فرد  
مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶:

«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای  
دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و  
یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را  
از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین  
سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما  
فرمایی!»